

جهانی شدن، قومیت و ناسیونالیسم کردی

مظفر یوسفی
لیسانس علوم تجربی

درآمد

آیا جهان در آستانه ی هزاره ی سوم، وارد تمدن جدیدی شده است؟ آیا «تکنولوژی اطلاعات» پارادایم تازه ای در روابط و مناسبات بین الملل پدید آورده است؟ آیا نظریه ی «دهکده ی جهانی» و «تمدن دانایی» در حال عینیت یافتن است؟ آیا شرایطی که همگان از جهانی شدن و قدرت برتر اقتصادی، نظامی و سیاسی جهان امروز (آمریکا) و از «نظام جهانی نو» سخن می گویند می توان جایی هم برای گفت و گوی تمدن ها باز کرد؟ بازتاب روند جهانی شدن (Globalization) نسبت به آهنگ پرشتاب ناسیونالیسم کردی به عنوان عنصر همبستگی که بر خود آگاهی ملی تاکید دارد، چگونه خواهد بود؟

پدیده ی «جهانی شدن»

جهانی شدن پدیده ای است که پیدایش آن در این دوران سبب ساز تحولات گوناگون اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، در عرصه های بین المللی شده واز این رو، کشورهای بسیاری را به چالش کشانده است.

مهمترین و بارزترین وجه ی جهانی شدن را جنبه ی اقتصادی آن دانسته اند، اما برخلاف آنچه بیشتر می پندارند، جهانی شدن تنها یک پدیده ی اقتصادی نیست، بلکه افزودن براین، همه ی جنبه های، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زندگی انسان را در بر می گیرد؛ چنانکه مارتین آلبرو (Martin Albero) جهانی شدن را فرآیندی می داند که همه ی مردمان جهان را در یک جامعه ی فراگیر جهانی به هم می پیوندد، گرچه این تعریف تنها تعریف ارائه شده از پدیده ی جهانی شدن نیست، مع ذلک برای بیان این مفهوم به تعریف های گوناگون دیگر می توان اشاره کرد:

(۱) امانوئل ریشر (Rishter) جهانی شدن را شکل گیری فراگیر می پندارد؛ شبکه ای که با پیدایش آن، اجتماعاتی که پیش از این در جهان، دور افتاده و منزوی بودند، در وابستگی متقابل و وحدت جهانی، ادغام می شوند. (نشریه ی سیاسی - اقتصادی: ۲۰۶ - ۲۰۵)

(۲) «عولمه» یا جهانی شدن برگردان کلمه ی «Mondialisation» فرانسوی یا کلمه ی انگلیسی

«Globalisation» و به معنای چیزی را در سطحی جهانی قرار دادن و مطرح کردن است؛ یعنی آن را از محدودیت و کنترل شدگی بیرون آوردن و در عرصه ی جهانی و نامحدود و غیرقابل کنترل مطرح نمودن.

(جهانی شدن و نظریه ی پایان تاریخ: د. یوسف قرضاوی، ص ۹)

۳) هاروی این فرآیند را در بردارنده ی دو مفهوم فشردگی زمان و مکان و کاهش فاصله ها تلقی می کند. به نظر وی جهانی شدن روابط اجتماعی را بسط می دهد، از آن مهم تر اینکه جهانی شدن بستر جریان این روابط را از متن محلی به متن جهانی تغییر می دهد. (بحران هویت در جهانی شدن: نشریه ی نگاه، ص ۵)

۴) لاییز و کاتر، جهانی شدن را به معنی سلطه ی بی چون و چرای تمدن غرب می دانند: استیلا، همان چیزی است که در لوس آنجلس بسته بندی می شود، سپس به دهکده ی جهانی ارسال می گردد و آن گاه در مغز انسان های بی گناه می نشیند.

۵) جان اسپوزیتو از جهانی شدن به عنوان یک خطر و تهدید بالقوه در راستای «آمریکایی شدن» نام می برد و می افزاید از دید بسیاری کسان، خطر جهانی شدن ممکن است به معنی «غربی شدن» بزرگتر باشد.

۶) از دید هورکهایمر، جهانی شدن برای بورژوازی، حکم آب برای ماهی را دارد. بنابراین بورژوازی ناگزیر است زمینه های فرهنگی مورد نیاز را در کشورهای مختلف بسترسازی کند؛ و چنین است که می بینیم جهانی شدن اقتصاد از جهانی شدن فرهنگ و فروریختن ارزش ها و باورها و خرده فرهنگ های محلی، بومی و ملی سردر می آورد.

۷) آنتونی گیدنز معتقد است جهانی شدن به همان اندازه که ممکن است سکوی پرتاب باشد، می تواند به سقوط بینجامد یا موجب فشارهای جدید بر استقلال محلی و منطقه ای گردد. (نشریه سیاسی - اقتصادی ۱۷۸/ ۱۷۷/)

جان اسپوزیتو معتقد است که برخی از نابسامانیها و مشکلات کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه از درون همان کشورها سرچشمه می گیرد: مشکلاتی چون دولتهای فاسد، دولتهای مستبد و نخبگانی که تنها به منافع خود توجه دارند نه به منافع کشور.

وابستگی اقتصادی یک کشور به کشوری نیرومندتر، به گونه طبیعی و تبعی فرهنگ آن کشور را نیز متأثر و سرانجام وابسته می کند. اگر فرهنگ حتی تابع محض اقتصاد نباشد، بی گمان پدیده ای مستقل و مجزا از اقتصاد هم نیست. پرویز مجتهدزاده نیز در تحلیل های خود از فرآیند جهانی شدن، بر نقش تکنولوژی اطلاعات در پارادایم جدید روابط بین الملل با تاکید بر دست یازی قدرت های بزرگ جهانی (بویژه آمریکا) بر اقتصاد و سیاست جهانی اشاره می کند: «جهانی شدن منافع و خواست های ملت ها که اصطلاحاً گلوبالیزیشن

نام گرفته است، با پیوستن همه ی ملت ها ی جهان به قراردادهای عمومی گمرک و بازرگانی که سازمان بازرگانی جهانی را واقعیت بخشید نه تنها شیوه ی زندگی اقتصادی همه ی ملت ها را دگرگون خواهد ساخت، بلکه برنقش آفرینی حاکمیت های اقتصادی و مرزهای سیاسی - جغرافیایی سخت موثر خواهد افتاد. سرعت این دگرگونی، توأم با سرعت تکنولوژی آگاهی رسانی برخی صاحب نظران را برآن داشته است که جهان ژئوپلیتیک فرآینده را در ورای حکومت های ملتی و در ورای مرزهای سیاسی - جغرافیایی بررسی کنند و واقعیت یافتن «دهکده ی جهانی» را در سر آغاز قرن بیست و یکم نوید دهند. جهان ژئوپلیتیک از فردای فروپاشی نظام دوقطبی دگرگونی های گسترده و ژرفی را آغاز کرده است و برنامه ی آزاد سازی اقتصاد از کنترل دولتی و بازگشت به کاپیتالیسم مطلق و حکومت کنترل نشده بازار آزاد در اقتصاد جهانی از سوی سیاست های اقتصادی که اصطلاحاً در باختر زمین به عنوان «ریگانیزم - تاجریم» معروف شده است، تشویق شد. دگرگونی یاد شده توأم با این حقیقت که تکنولوژی گسترش یابنده ی اطلاع رسانی که چهار گوشه ی گیتی را به سرعت به هم نزدیک ساخته و فاصله های جغرافیایی و فرهنگی را تا حدود زیادی در هم می نوردد، ایده ی جهانی شدن ها را در سر آغاز قرن بیست و یکم جانشین ایده ی دهکده ی جهانی دهه ی ۱۹۷۰ می کند. (مجتهدزاده، نشریه ی سیاسی - اقتصادی ۱۳۸۰)

ما و جهانی شدن

* سه دیدگاه در رابطه با جهانی شدن:

صاحب نظران و بسیاری از مردم در مورد جهانی شدن دارای سه گونه نگرش و روش هستند، و به اقتضای برخورد آنان با بیشتر مسایل مهم، دارای دو دیدگاه افراط و تفریط و نیز دیدگاهی میانه و معتدل می باشند.

صاحبان دیدگاه اول یا روش افراطی با آغوش باز به استقبال جهانی شدن می روند و در خصوص ارتباط با آن به شدت از خود شوق و ذوق و تعصب نشان می دهند و در دریای پر تلاطم آن به شنا می پردازند. کسانی که بدون هیچگونه قید و بند و ملاحظه ای پای خود را جای پای دیگران می گذارند همچون آنانی هستند که حدیث نبوی راجع به آنان می فرماید:

«... از سنت های کسانی که پیش از شما بودند مو به مو و گام به گام تقلید می نمایید، حتی اگر آنان سر خود را در سوراخ سوسماری داخل کرده باشند، شما نیز همان کار را خواهید کرد.»

این رویکرد از آن منادیان «غربگرایی» و مبلغان سازش با اسرائیل در جهان عرب و اسلام است. اما طرف درست در نقطه ی مقابل آنان قرار دارد. از رویارویی رویگردان است؛ به کنج های دنج پناه برده و به علوم و امکانات موجود خود اکتفاء می کند. خود را منزوی و محدود کرده است و از همه ی مسایلی که در دنیای

اندیشه، اقتصاد، سیاست و... می‌گذرد در ناآگاهی گسترده‌ای قرار دارد.

این عده به شیوه‌ی بستن همه‌ی در و پنجره‌ها بر روی همه‌ی بادهای باور دارند، و در عین‌نیاز به آن بادهای، از ترس آنکه مبادا گرد و خاکی آلوده را به همراه داشته باشد، خود را از آن محروم می‌سازند. این روش و رویکرد آنانی است که به هر چیزی که قدیمی است پیوندی ناگسستنی دارند و از هر پدیده‌ی جدیدی دچار دلهره می‌گردند و از رویارویی با دیگران روی گردان می‌شوند! اما روش میانه‌رو و اعتدالی در این میدان، دیدگاه و موضع‌گیری قابل‌قبولی است. این دیدگاه یا موضع، مظهر روش اعتدالی امت وسط می‌باشد. روش و موضع‌گیری انسان با ایمان و بصیرت و دارای دید باز که به هويت خویش افتخار می‌نماید، با مسؤولیت و رسالت خود آشناست، اصالت خویش را از دست نداده و به جهانی بودن رسالت خویش و برتری فرهنگ و تمدن امت خود ایمان استوار دارد، همین است.

انسان با ایمانی که از رویارویی فرار نمی‌کند، از گفتگو دچار دلهره نمی‌شود! از افقی گسترده امور را نگاه می‌کند؛ روی زمینی استوار قدم می‌گذارد و به بدهستان و واردات و صادرات هر چیز مفیدی باور دارد. در عین حال در مورد ویژگی‌های ذاتی و اصول و مبانی اساسی به هیچ وجه کوتاه نمی‌آید و معامله نمی‌کند. این دیدگاه و رویکرد جماعت‌های میانه‌رو و اعتدالی اعم از اسلامگرایان و ملی‌گرایان و میهن‌دوستانی است که به پروردگار خود و امت اسلامی و هويت مستقل خویش باور دارند و می‌دانند که زندگی در تنهایی و انزوا امکان‌پذیر نیست. (همان منبع: صص ۲۶-۲۵)

ظهور ناسیونالیسم مدرن کرد

قبل از اینکه بخواهیم تعریفی از ناسیونالیسم کرد و ویژگی‌های آن ارائه دهیم، باید مشخص کنیم که مردم کرد را باید در قالب کدام یک از دو مفهوم قوم یا ملت بررسی کرد. قائل شدن به چنین تمایزی بدین جهت ضروری است که هم به روشن شدن مفاهیم مربوط به طور اساسی کمک می‌کند و هم با تعریفی که از قوم یا ملت ارائه می‌دهیم، نوع ناسیونالیسم مربوط به آن نیز مشخص می‌شود.

ناسیونالیسم مدرن کرد جنبش ایدئولوژیکی جدیدی نیست که ریشه در گذشته‌ی قومی خود نداشته باشد، بلکه ظهور ناسیونالیسم مدرن کرد و اجتماع انسانی به عنوان ملت کرد تنها در چهارچوب هويت فرهنگی جمعی پیشین امکان‌پذیر است که می‌توان آن‌ها را دلبستگی‌های پیشامدرن نامگذاری کرد. نیز به آسانی می‌توان خصوصیات مشخصی را تعیین کرد که ناسیونالیسم جدید کرد را از دلبستگی‌های قومی پیشین جدا می‌سازد. ظهور ملتی جدید به عنوان ملت کرد، امری است واقعی که ریشه در زمینه‌های تاریخی و زندگی اجتماعی خاص خود دارد. لذا ناسیونالیسم کرد را نمی‌توان تنها به عرصه‌ی سیاست محدود کرد، بلکه نگرش

و نظام نمادینی است که به فرهنگ و نظام اجتماعی جامعه ی کرد مربوط می شود. ایدئولوژی ناسیونالیسم نیازمند زیربنایی از فرهنگ ملی است که در قرن گذشته به صورت مجموعه ای در یک رنسانس مداوم فرهنگی - ادبی با آن در ارتباط بوده است.

از این بن مایه ی اصلی می توان ایده های دیگری هم استخراج کرد که به مثابه اجزایی از یک منظومه ای نظام مند و متصل به هم هستند: ناسیونالیسم کرد محصول صنعت گرایی نیست و توسعه ی نابرابر اقتصادی و اجتماعی عامل اصلی ظهور ناسیونالیسم در کردستان نمی باشد، ناسیونالیسم کرد را نمی توان در قالب ابزارگرایی تبیین کرد.

باید این واقعیت را قبول کرد که ملت ها ساختارها و بنیادهای نمادین حقیقی دارند و ساخته و پرداخته ی دست عده ای نخبه ی فرهنگی و سیاسی نیستند. هر چند نخبگان هر جامعه ای می توانند تاثیری بر تعیین هویت و خصوصیات ویژه ی هر ملتی داشته باشند، ولی تعیین کامل خصوصیات یک ملت از دست آن ها خارج است. زیرا نخبگان سیاسی، ایدئولوژیک، به خودی خود و بدون هیچ مبنایی، نمی توانند ملتی را به وجود آورند بلکه باید عناصری مشخص و متمایز در میان مردم مورد نظر و در محیطی اجتماعی وجود داشته باشد تا نخبگان و بالاخص ناسیونالیست ها بتوانند آن ها را برجسته کرده یا تغییراتی در آن ایجاد کنند، آن ها نیازمند وجود شبکه های ارتباطی و فرهنگی هستند که در روندهای طبیعی وجود داشته و بر اساس آن عناصر است که می توانند ملت را به معنا و شکل جدید، حول آن بسازند. لذا وجود این بنیان های فرهنگی (چون گروه های زبانی) با وجود تغییرات هر چند اساسی، اثبات کننده ی وجود واقعی و حقیقی ملت هاست، در غیر این صورت ملت ها لمس پذیری و واقعی بودن خود را از دست می دهند و فاقد هر ویژگی اساسی می شوند که بتوان بر اساس آن، آن ها را از هم جدا ساخت. لذا ملت را نمی توان به صورت ساخت مصنوعی ایجاد شده به دست نخبگان و ناسیونالیست های آن بررسی کرد. بلکه باید آن را به صورت فرآیند تاریخی واقعی بررسی کرد که در گذر زمان دستخوش تغییر و تحولات می شود و ممکن است بعضی عناصر بنیادی خود را از دست بدهد و عناصری دیگر جایگزین آن شود. در تعریف ملت از مفهوم نوع عالی «وبر» استفاده می شود، زیرا تنها به یاری چنین مفهومی است که می توان چهارچوبی عقلانی و منسجم برای ناسیونالیسم کرد، در میان مجموعه ای پراکنده از حوادث تاریخی، نمادها، خاطرات و واقعیت های اجتماعی ترسیم و تنها از این راه است که می توان به فهم معانی موجود در آن رسید. نوع عالی با آنچه که می توان ویژگی ذاتی جامعه و علم جدید محسوب کرد، به فرآیند پیشرفت عقلانیت مربوط است. زیرا نمی توان با انگشت گذاشتن بر دوره ی خاص تاریخی و یک یا چند فاکتور مشخص به مشخصه های پدیده ی مورد نظر رسید. بلکه چنین هدفی تنها از راه

بازسازی عقلانی عناصر جزئی ظاهرا پراکنده و متفرق یک پدیده که ظاهرا به هم بی‌ربطاند، امکان پذیر است. در اینجا سعی می‌کنیم با تعیین و تشخیص این عناصر جزئی و در کنار هم قرار دادن و کشف معانی مشترک میان آن‌ها به بازسازی عقلانی این پردازیم. براساس تقسیم بندی خاص «وبر» از این مفهوم، نوع عالی ای که در پی بازسازی منطقی آن در مورد ناسیونالیسم کرد هستیم، از نوع عالی قسم اول می‌باشد که مربوط به رویدادهای منحصر به فرد تاریخی است. در این نوع، بازسازی معقول یک واقعیت تاریخی هم کلی است و هم خاص. کلی است از آن جهت که پدیده ای چون ملت معرف و بیانگر یک نظام ایدئولوژیک است و دارای نقاط مشترکی با دیگر ناسیونالیسم‌ها و دیگر نظام‌های ایدئولوژیک می‌باشد و خاص از آن جهت که ظهور ملیت کرد را بدین صورت نمی‌توان در جاهای دیگر با عوامل و فاکتورهای مشابه آن دید. یعنی در این نوع ما باید در پی بازسازی بخشی از کلیت واقع باشیم و از بین همه ی ویژگی‌های یک مجموعه ی تاریخی برخی خطوط بارز را برای بازسازی یک کل معقول برگزینیم. از مطالب بالا می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

الف) ناسیونالیسم کرد و ظهور آن به صورت ملیت کرد پدیده ای است خاص و ویژه، با ریشه‌های قومی تاریخی در بستر مجموعه ای از شرایط تاریخی - سیاسی.

ب) ناسیونالیسم کرد را نمی‌توان با ناسیونالیسم‌های دیگر سنجید. همچنین مشخصه‌های ملی آن را نمی‌توان با دیگر ملت‌ها مقایسه کرد. لذا این استنتاج هم منطقی است که ملیت و ناسیونالیسم کرد را نمی‌توان به عنوان الگویی قابل تعمیم در آورد.

ج) کنجکاوی در تعیین خصوصیات ملیت و ناسیونالیسم کرد، نباید تابع پژوهش کلیات باشد، چون موضوعی انسانی است و توجه به ویژگی‌های خاص و قوانین حاکم بر کارکرد و تحول داخلی جامعه ی کرد از اهمیت ویژه ای برخوردار است. ملت کرد را همانند هر ملت دیگری، نمی‌توان تنها با تکیه بر فاکتورهای عینی یا ذهنی تعریف کرد. یکی از تعاریفی که تاکید بر فاکتورهای عینی دارد مورد «جوزف استالین» است؛ از نظر وی ملت، اجتماعی از مردم است که به طور تاریخی ایجاد شده است و اساس آن، زبان مشترک، قلمرو، زندگی اقتصادی و فرهنگ توده ای مبتنی بر پایه ای روانشناختی است.

مثالی از تعریف ذهنی، مورد «بندکت اندرسون» است. از نظر او ملت یک اجتماع سیاسی فرضی است. مورد دیگر کار دیوید میلر است. از نظر او ملت به عنوان اجتماعی تعریف می‌شود که دارای: (۱) تعهدات متقابل و اعتقادات مشترک (۲) تاریخ مشخص (۳) فعال بودن در منش و سرشت خاص داشتن (۴) مرتبط بودن به قلمرو ویژه (۵) متمایز از دیگر اجتماعات با فرهنگ عمومی است. تاکید بر هر کدام از این حالات باعث ایجاد مشکلاتی می‌شود و تعریف را در هر حالت به نوعی خاص یا عام می‌کند. تاکید بر تعاریف عینی معمولا

موارد پذیرفته شده از ملت ها را محدود می کند و بعضی ملت ها را از دایره ی شمول می اندازد و برعکس آن در مورد تعاریف ذهنی هم صادق است. این تعاریف موارد بسیاری را شامل می شود و با مواردی دیگر چون دولت شهرها، امپراطوری ها و .. همپوشی پیدا می کند راه حل پذیرفته شده ای که به کار می رود انتخاب معیارها و فاکتورها در یک طیف عینی - ذهنی است، علاوه بر آن حرکت در طیف عینی - ذهنی، تنها به ویژگی های مدرن آن محدود نمی شود، بلکه فاکتورهایی هم که از دوران گذشته در جامعه ی کردستان وجود داشته و نقش بسزایی داشته اند، اهمیت دوباره می یابند. لذا در این تعریف با دو دسته از طیف ها سرو کار داریم که اولی عینی - ذهنی است، دومی پیش مدرن - مدرن. برای توضیح بیشتر جدول زیر می آید تا بر اساس آن مشخص گردد که تلقی مفهوم قوم برای کردها اشتباه است و باید مفهوم ملت برای آن به کاربرد.

ویژگی های قوم ها و ملت ها

قوم	ملت
نام پیشین	نام پیشین
نیاکان و اسطوره های عمومی	اسطوره های عمومی
خاطرات مشترک	تاریخ
تمایزات فرهنگی مشترک	فرهنگ عامه
مرتبط به سرزمین	ایفای نقش سرزمینی
حداقلی از انسجام نخبه ای	حقوق و وظایف عمومی
.....	اقتصاد واحد

(نقل از آنتونی اسمیت، ۲۰۰۱: ۱۳)

بر اساس جدول بالا عناصر مشترک در میان قوم و ملت؛ نام جمعی، اسطوره های عامیانه و خاطرات مشترک است، ولی عناصر مورد اختلاف جای تامل دارد، ملت ها دارای سرزمین هستند، هر چند ممکن است به دلایلی بر آن حکومت کنند و حکومتی دیگر کنترل آنرا در دست داشته باشد، در حالی که قوم ها و اجتماعات قومی به طور نمادین به سرزمینشان منتسب هستند. اجتماعات قومی نیازمند فرهنگ عامه نیستند و تنها در عناصر معدودی چون زبان، مذهب، رسوم و یا نهادهای مشترک با هم سهیم اند ولی فرهنگ عامه منتسب به ملت هاست. تاریخ مشترک از آن جهت مهم است که می تواند به صورت ساختارهای فکری و روانی در بیاید و در زمان حال هم نقش داشته باشد و در مواقع بحرانی تجربیات تاریخی به نوعی باز تولید می شود ولی خاطرات چیزی است که ممکن است دیگر اقوام و یا ملت ها هم به آن منتسب باشند. به علاوه در میان اجتماعات قومی همبستگی و انسجام دیده نمی شود و بیشترین انسجام تنها در میان نخبگان سیاسی -

فرهنگی وجود دارد، ملت‌ها به صورت توده‌ای منسجم هستند و در لحظات بحرانی این انسجام تشدید می‌شود. با اندک تأمل در جدول بالا و تفاوت بین عناصر قومی و ملی می‌توان به این نتیجه رسید که کاربرد مفهوم ملت برای مردم کرد صحیح و رواست. اضافه بر مطالب بالا باید به دلایلی اشاره کرد که ملت بودن مردم را ضروری می‌نمایند، تأکید بر این عوامل به سه دلیل است:

الف) توده‌ای و فراگیر بودن این عناصر در میان مردم کرد از اهمیت خاصی برخوردار است. ممکن است گفته شود که بیشتر عناصر نامبرده را می‌توان در میان کردها در دوره‌های قدیم یافت، بدون آنکه توانسته باشد هویت ملی ایجاد کند. ولی رواج و عمومی شدن این عناصر در میان توده‌های مردم کرد دلیل و معیاری است که این فاکتورها را از انواع پیشین خود جدا می‌سازد. ممکن است در دوره‌ی قدیم نیز چنین فاکتورهایی در میان کردها بوده باشد ولی چیزی که آنرا به شکل جدید در می‌آورد توده‌ای بودن آن است که باعث ایجاد هویت ملی در سطح فراگیر می‌شود و آنرا از هویت قومی پیشین جدا می‌سازد. در حالی که در دوره‌ی قدیم تنها باعث ایجاد آگاهی قومی در میان معدود نخبگان بوده است.

ب) اهمیت این عوامل در نقشی است که می‌توانند در ایجاد هویت ویژه‌ی کردها به عنوان ملت داشته باشند. ویژگی اصلی هویت جمعی اینست که باعث ایجاد آگاهی می‌شود و دارندگان آن آگاهی را از دیگران جدا می‌سازد. فاکتورهای مذکور که فراگیری توده‌ای دارند این امکان را بوجود می‌آورد که باعث ایجاد آگاهی در میان توده‌ها شوند و هویت ملی برای کردها فراهم می‌سازند. مهمترین خصوصیت این عوامل، ایجاد هویت ملی است که در میان نخبگان و توده‌ها رواج دارد و به صورت روزمره باز تولید می‌شود. ج) تولید معانی جدید و ویژگی خاصی است که این فاکتورها در دنیای جدید دارند. ساختارهای فکری - اجتماعی در دنیای قدیم کردها از نوع دینی - قبیله‌ای بود. لذا وجود آن‌ها اهمیت چندانی نداشته، هویت ویژه و خاصی را به وجود نمی‌آورد. تغییر نگرش کردها در پی توده‌ای شدن بود که در سطح جهانی هم در حال پیشرفت بود، و در پی وقوع این تغییرات است که ساختارهای پیشین دینی - قبیله‌ای در جامعه‌ی کردستان نقش خود را از دست داد و زمینه برای رشد و گسترش گفتمان ملی تحت عنوان هویت ملی فراهم گشت. بدین گونه است که عناصری که در گذشته در کردستان از اهمیت چندانی برخوردار نبود و یا معانی دیگری داشت، امروزه دارای معانی و اهمیت ویژه‌ای است.

در این جا می‌توانیم به مسأله‌ی تاریخ برگردیم و تعیین کنیم چه تاریخی را می‌توان تاریخ ظهور مردم کرد به عنوان ملت، قلمداد کرد. «اسمیت» معتقد است که ترسیم ملت‌ها و قوم‌ها و جداکردن آن‌ها از هم در عالم واقع، قدری مشکل است و بعضی از ملت‌ها را می‌توان در میان بسیاری اقوام در دوره‌ی پیشامدرن یافت.

ولی در این جا با توجه به سه معیار بالا و تاکید بر فاکتورهای مذکور این تاریخ را تعیین خواهیم کرد. البته یادآوری این نکته ضروری است که ملت پدیده ای نیست که بر حسب اتفاق به وجود آمده باشد، یعنی وضعیت اجتماعی - سیاسی خاصی در برهه ای از زمان باعث بوجود آمدن آن شود و داشتن چنین نگرشی، ما را از تبیین درست پدیده های مربوط به ملت و ناسیونالیسم دور می سازد. زیرا اصل اتفاق بر پدیده های اجتماعی حاکم نیست و نمی توان با تکیه بر آن اصل به درک پدیده ها رسید، بلکه باید پدیده های اجتماعی را به صورت فرایند و در بستری تاریخی بررسی کرد. برای اساس داشتن رویکردی فرایندی در این مورد مهم است. یعنی ملت پدیده ای است فرایندی با ریشه های تاریخی که مدام در پی تغییر و تحول می باشد و این تغییر و تکامل به نقش مرکزی هویت ملی برمی گردد. ملت شدن کرد فرایندی است با عناصری پیشین درمعانی و کارکردی جدید به علاوه ی عناصری جدید. این تغییرات پس از جنگ دوم جهانی در کردستان روندی پرشتاب یافت و در پی آن تحولات بود که فرایند ملت شدن کردستان از آن زمان تاکنون ادامه دارد. ملت شدن کردستان به عنوان پدیده ای جدید دارای ریشه های تاریخی طولانی است و آغاز این روند را می توان به آغاز نخستین حرکت های قومی، در اواخر قرن (۱۹) در کردستان بازگرداند. حرکت های قومی متعددی در اواخر قرن (۱۹) در کردستان به وجود آمد که از عمده ترین خصوصیات آن ها می توان به غلبه ی گرایش نخبه ای نخبگان کردستان در آن اشاره کرد. این جنبش ها از آن زمان تا دوره ی دوم جنگ جهانی ادامه یافت. این دوره را می توان دوره ی فراهم نمودن زمینه هایی برای ایجاد بستری مناسب برای دورای بعدی نام گذاری کرد. (نویسا^۲): ناسیونالیسم در کردستان سرشت و بنیادهای مدرن ناسیونالیسم کرد؛ از: کاوه دستوره) مسئله ی کرد در خاورمیانه تحت تاثیر چه پارامترهایی قرار داشته و معادله های تاثیرپذیر از آن کدامند؟

آیا تحولات جدید در عرصه ی سیاست جهانی و هم چنین منطقه ای، ضرورت بازبینی و بازخوانی گفتمان حاکم بر رویکردهای سیاسی کردها نسبت به وضعیت خود و جهان را اثبات نکرده است؟
 به تبع با Prismatic (جوامع در حال گذار با همپوشی شیوه های تولید دامداری، کشاورزی، صنعتی) بودن جوامع خاورمیانه و عدم شکل گیری سازمان یافته ی توده ها در قالب نهادهای مدنی جهت دست یابی به خواسته ها و تحدید حدود دولت های مرکزی و عدم وجود تناوب قدرت و گردش آزاد نخبگان «Alternative government» ساختارهای مرکزگرا با فرمی متصلب، توزیع و تقسیم قدرت سیاسی در لایه های پایینی جامعه را چندان خوشایند نیافته و با ایجاد موانع ساختاری / قانونی در بازتولید سیکل های بحران و مداومت آن ها کارایی خود را به اثبات می رسانند. از سوی دیگر شکاف های ساختاری (عمودی) این جوامع

با فشار لایه های افقی قومیت ها توأم گشته و به نوعی در تعمیق بحران های خاص جوامع در حال گذار مؤثر خواهند بود.

مبارزات کردها در منطقه ی حساس خاورمیانه در سده ی گذشته، علیرغم تلاش، تحت تاثیر نظام بین الملل و نظام توازن منطقه ای ناشی از جنگ سرد، توان رهایی از قالب های قدیمی (مبارزه / سیاست) را نیافت تا با تمسک به گفتمانی عام، از محلی گرایی به در آمده و از پتانسیل یک جنبش مردمی با تکیه بر انسان آزاد - به دور از سنگینی ایدئولوژی ها و نظام های سانترالیست حزبی - از خلق جامعه ای مبتنی بر تعمیق مشارکت سیاسی و نهادینه کردن آن در لایه های میانی هرم اجتماعی برخوردار گردد.

فروپاشی نظام رئال سوسیالیسم در ابتدا هر چند حاوی نشانه های فراوانی برای تغییرات باور نکردنی در سطوح مختلف سیاست جهانی بود اما بنا به عدم درک منطقی سمت و سوی تحولات و صحنه ی سیاست بین الملل، «الیت» های کرد به تاسی از تاثیرات ذهنی فضای جنگ سرد و با جزمیت خاص ناشی از آن، هم چنان به انزوای جهانی خود کمک نمودند. دولت های منطقه نیز هر کدام با در اختیار داشتن بخشی از جغرافیای سرزمین کرد، خود را درگیر سیکل های مکرری از سرکوب، سکوت و عصیان کردها (عراق، ترکیه، و اخیراً سوریه) دیده و علیرغم بکار بستن الگوهای «گلنر» در سیاست های تمرکزگرایانه و در قالب cultur - Stor (یک فرهنگ، یک دولت) هم چنان ناکام مانده اند. عدم موفقیت های هر دو طرف درگیر در دست یابی به خواسته ها و ادامه ی ناآرامی ها چنین به ذهن متبادر می نماید که الگوهای گذشته، عدم کارایی خود را به اثبات رسانیده و طرفین محتاج بازنگری در اصول کلی سیاست های خود می باشند. بنابر خصلت دیالکتیکی تحولات اجتماعی و پتانسیل تبدیل انباشت تغییرات کمی به تغییرات کیفی در برهه ی زمانی و واقع شدن خاورمیانه در کانون تحولات جهانی و ورود نیروهای غربی و تقابل و ارتباط این دو متغیر، آیا ساختارهای ذهنیتی / مادی به جامانده از دوران جنگ سرد، پتانسیل ادامه ی حیات در عرصه ی سیاست های منطقه را خواهد داشت؟ آیا عدم توزیع مناسب قدرت سیاسی در میان قومیت های خاورمیانه، هم چنان از پتانسیل تشنج آفرینی بر خوردار خواهد بود و مقوله ی عدالت اجتماعی هم چنان به عنوان چاشنی و غنای ناسیونالیسم کرد، باقی خواهد ماند؟ آیا مدل های حزبی مبتنی بر سانترالیسم دمکراتیک، هم چنان توان حفظ خود را به عنوان آوانگارد مبتنی بر ولونتاریسم خواهند داشت...؟! اصولاً سؤالاتی از این دست و در چنین مرحله ی حساسی از تاریخ خاورمیانه جواب های گوناگونی را با فرض نمودن متغیرهای وابسته و مستقل دیگری از عرصه ی بین الملل، منطقه ای و درون ساختاری کشورهای منطقه به ذهن متبادر می نماید و از حوصله ی این مقال خارج است.

بُعد بین‌المللی

احتمالاً! بنا به خصایص دوران گذار از نظم قدیم جهانی به نظم نوین و شکل‌گیری سیستم جدید با مشخصه‌های نوین، سطح و کانون اختلافات و بحران‌های جهانی - بنا به ازبین رفتن توازن گذشته - از سطوح بالای نظام بین‌الملل به سطوح پایین‌تر منتقل خواهد گردید. این دوره‌ی گذار به دلیل وجود خلاء قدرت، از هم‌پاشیده شدن اتحادیه‌های قبلی و گمانه‌زنی در پیدایش ائتلاف‌های نوین می‌تواند زمینه‌ساز پیدایش ناسیونالیسمی تنوریزه شده در تقابل با ناسیونالیسم‌های بالادست تغییر گردد. خصیصه‌ی عصر نوین هنگامی بارزتر و مشهودتر می‌تواند تبعات خود را نمایان و برجسته سازد که فروپاشی توازن ناشی از وضعیت دو قطبی نظام بین‌الملل به نظام مونوپول، در راستای یافتن متحدان جدیدتر و تسلط بیشتر بر منطقه‌ی خاورمیانه در صدد یافتن متحدان مطمئن‌تر و در راستای دادن امتیازاتی چند به دوستان جدید باشد «این مرحله که خصیصه‌ی مداخله‌ی نیابتی از سوی ابرقدرت» [ها؟!] را در خود مستمر می‌دارد، هم‌زمان با مدعی بودن تغییر ساختارهای در خاورمیانه و پایه نهادن دموکراسی گسترده و فراگیر، محافظه‌کاری خاص خود را در تغییر ساختارهای سیاسی خاورمیانه - خصوصاً در مسئله‌ی کرد - هر چه بیشتر به نمایش می‌گذارد. شیوه‌ی تعامل کنونی که با هم‌پوشی‌های در هم تنیده‌ی مرکب از روابط آمریکا (اسرائیل / ترکیه)، (کرد/فلسطین)، (ایران / سوریه) مشخص می‌گردد می‌تواند سیاست آمریکا را در تغییرات عمیق و بنیادی در خاورمیانه و به نسبت مسئله‌ی کرد (عمیقاً مردد و نه لزوماً منفعل) باقی‌گذارد یا در راستای نوعی رفرم مبتنی بر چانه‌زنی با قدرت‌های منطقه قرار دهد.

با فرض قریب به یقین، مبنی بر اقدامات آمریکا در خاورمیانه و کمک در راه استقرار سیستم نوین به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم و از میان برداشتن کانون اسلام‌گرایی رادیکال و تقسیم فشار جهان عرب بر اسرائیل و تغییر جهت این فشار بر کانون بحران آتی و درگیر نمودن کشورهای منطقه با آن، در صورت پیدایش زمینه‌های چنین کانون بحرانی، مدیریت بی‌ثباتی، نظامی یا سیاسی آن در منطقه‌ی خاورمیانه، نوعی هم‌گرایی و هم‌سویی را بین این سه کشور (ایران، ترکیه و سوریه) گسترش خواهد داد که در آن صورت نوع رابطه هر کدام از بازیگران منطقه‌ای با قدرت خارجی مسلط در منطقه و نوع رژیم سیاسی حاکم بر هر کدام از آن‌ها به عنوان یک متغیر در فرآیند تشکیل چنین بلوک بندی‌ای می‌تواند به عنوان متغیری وابسته محسوب گردد.

بُعد درون‌ساختی

آگاهی از احساس محرومیت در جامعه و متشبث شدن «من» کرد به «غیر، دیگر» و سعی در الگوبرداری از آن غیر، به واسطه‌ی ابژکتیو سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از ساختار دولت‌های منطقه در قالب ایدئولوژی مبتنی بر هویت و دست‌یابی به عدالت اجتماعی، زمینه‌ی پیدایش ناسیونالیسمی را در کردستان

فراهم آورد که همواره به واسطه ی ساختار باز تولید شده از عناصر دوره های شبه فئودالی / شبه مدرن (خصیصه های جامعه ی در حال گذار، ستم بر ساختار عمودی / افقی) آن، به مثابه ی پاندولی بین دو قطب راست و چپ افراطی در نوسان بود.

پروژه ی مدرنیزاسیون و منطق کردن فونکسیون اجتماعی / اقتصادی بر مبنای الگویی از مدل «گلنر» - یک دولت، یک فرهنگ - سعی در ایجاد تمرکز و انحصار قدرت و تاکید بر روند آسیمیلاسیون و پروژه ی Nation destroying (ملیت زدایی)، قومیت در حاشیه فرار گرفته «oligo» را مجبور به باز تولید دستگاهی موازی و مدرن با دولت [های] مرکزی (احزاب) نموده که به گونه ای سعی در الگوبرداری از کارکردهای دولت می نماید. با تسامح و با توجه به فضای حاکم بر روابط بین الملل و جنگ سرد در آن هنگام، احزاب کردی به تاسی از احزاب «آوانگارد» و «ولونتاریست» و بر اساس «سانترالیسمی دمکراتیک» در مقابله با فرآیند Nation destroying، به جهت مخالفت با سیاست های مرکز، تاسیس یافتند، اما تغییرات عمیق دوره ی کنونی در ساختار سیاست بین الملل، حاکمیت مفهوم دمکراسی بر قاموس اصطلاحات سیاسی، گلوبالیسم و یونیورسالیسم، ..، موجب نشأت گرفتن سؤالی در ذهن می گردد که آیا ساختار نهادینه شده ی دستگاه موازی الگوی «گلنر» محتاج بازبینی نگشته و آیا تاکید بر شیوه های عمل در سده ی گذشته هم چنان می تواند شمر ثمر واقع گردد؟

نوسازی سیاسی جامعه ی کرد - به تبع آسیب پذیری شدید لایه های میانی آن - منوط به تغییر در بافت و ساختار سیاسی (سازمان / الیت) و عمومیت یافتن مشارکت مردم و تقویت لایه های میانی آن با استفاده از تاسیس نهادهای غیر دولتی است که می تواند احتمالاً تغییر شیوه های گردش نخبگان در جامعه مبتنی بر الگوی محدود حامی / پیرو را فراهم آورد. از سوی دیگر، وسیع کردن قاعده ی هرم دستگاه های موازی دولت مدرن (احزاب)، مخالفت با شیوه های سنتی گردش نخبگان، ممانعت از وسیع شدن حیطه ی اقتدار (احزاب / دولت)، مخالفت با هر گونه انحصارطلبی و نحوه ی تحلیل دولت و کارکردهای آن می تواند از متغیرهای مؤثر بر چارچوب بندی نوع و نحوه ی تغییرات در جامعه ی آتی کردستان و در مسیر دستیابی به الگویی تازه از کنش متقابل سیاسی (مردم / احزاب)، (احزاب / دولت)، (احزاب / احزاب) به شمار رود.

در نهایت می توان به این نکته ی بدیهی اشاره داشت که در نظام منطقه ای خاورمیانه و با توجه به استراتژی های هم سوی کشورهای درگیر در مسئله ی کرد، احتمال کاهش هزینه های تدوین و تنظیم، اجرا و حفظ ترتیبات امنیتی (به نفع کشورهای مرکز) به شدت پایین آمده و به نوعی مانع از قدرت یابی و اعمال فشار بیشتر بر آن ها می گردد. در سطح زیر نظام نیز، به واسطه ی متاثر شدن از نیروهای اجتماعی در حال رشد

و گسترش طبقه ی متوسط (یا لایه های میانی) به لحاظ کمی و کیفی تحت فشار و ناچار به روی آوردن به چانه زنی سیاسی خواهند بود. به نوبه ی خود، نظام های کلان بین المللی و استراتژی های آینده مبتنی بر نقشه ی راه خاورمیانه در سطوح کلان بین المللی، برجهت و نحوه ی این فرآیندها تاثیر گذار خواهند بود، اما آن چه در این بین می تواند کنترل بحران های آتی را - به تبع بازیگران متغیر در صحنه ی سیاسی کرد - در دستان بازیگران طبقه ی متوسط و لایه های میانی جامعه قرار دهد، انتخاب راهبرد دموکراسی و پراکتیزه و تمرین آن در عرصه ی نهادهای غیر دولتی با هویت مستقل و متمایز کننده ی کردی می باشد. (برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به مقاله ی سندرم کرد و اگرهای تغییر گفتمان؛ از: آزاد حاجی آقایی در اینترنت)

نتیجه گیری

بی گمان، مهم ترین پیامدهای جهانی شدن را می توان وابستگی متقابل کشورها دانست که بیشتر به سبب حاکم شدن ساختارهای نظام سرمایه داری و پیشرفت تکنولوژی ارتباطات و انقلاب اطلاعات است. به هر حال، این وابستگی متقابل در ضدیت با یکی از جنبه های مهم و سنتی حاکمیت، یعنی «نفوذ ناپذیری مرزها» برخاسته و مرزها را بیشتر «نفوذپذیر» ساخته است. این نفوذ پذیری، آثار مهم و نگران کننده ای برای حکومت های کشورهای در حال توسعه در بر داشته که مهمترین آن ها افزایش «حساسیت» و «آسیب پذیری» دولت ها بوده است؛ مسئله ای که در واقع هم بعد داخلی دارد و هم بعد بین المللی، در بعد داخلی چگونگی ارتباط حکومت با مردم و اتباع کشور اهمیت بسیار دارد؛ چنانکه حساسیت و آسیب پذیری برخی کشورها را افزایش داده است. اثربکارچه شدن جهان بر کشورهای در حال توسعه بستگی به امکان و توانایی این جوامع برای پیوستن به اقتصاد بین الملل دارد. اگر چه جهانی شدن با افزایش فعالیت های بخش خصوصی همراه است اما در کشورهای در حال توسعه، بویژه کشورهای متکی به اقتصاد رانتی، نقش دولت بسیار تعیین کننده است. بنابراین، گسستن از شکل سنتی و گذشته برای کشورهای در حال توسعه، در حالی ممکن است که دولت در تضمین اصول حقوق بشر، تکثرگرایی سیاسی و نمایندگی سیاسی مستقر در قرارداد اجتماعی موفق شود؛ هر چند گذار به سوی دموکراسی برای کشورهایی که حکومت اقتدارگرا دارند، پدیدآورنده ی تناقضی شدید است. این امر شاید ناشی از توزیع منابع قدرت میان گروه های رقیب باشد که به گسترش دموکراسی می انجامد.

در این رهگذر باید به این مطلب توجه داشت که ناسیونالیسم در کردستان واقعیتی است محصول و زایده ی شرایط جدید فرهنگی - اجتماعی و سیاسی که در عین حال ریشه های پیشین و تاریخی هم دارد و از پشتوانه ی توده ای با بن مایه های فرهنگی و اجتماعی نیز بهره می گیرد، لذا پیش بینی افول آن در آینده ی نزدیک و

در روند جهانی شدن امری بعید است. برعکس، ناسیونالیسم در کردستان در آینده نقش مهم تری خواهد یافت. به دلیل اینکه جامعه ی کردستان، اجتماعی نوپا است و ساختارها و نهادهای آن در حال تکمیل و پیشرفت هستند، ناسیونالیسم به عنوان پدیده ای جدید، هنوز در پی کسب معانی و اهداف جدید و تعیین جایگاه خود با توجه به شرایط داخلی جامعه ی کردستان و شرایط جهانی است. از سوی دیگر نقش ها و کارکردهای که ناسیونالیسم تاکنون در کردستان ایفا کرده، به اتمام نرسیده و در واقع پروژه ای است ناتمام که در حال تکمیل شدن است.

جهانی شدن و ارتباطش با هویت های ملی را می توان در دو مرحله بررسی کرد: مرحله نخست، در واقع همان جهانی شدن ملت ها و گسترش آن در تمام نقاط دنیا به صورت دولت - ملت ها است. تاسیس دولت - ملت ها در واقع جزیی از فرایند سراسری مدرنیته است و در راستای تکمیل پروژه ی مدرنیته می باشد. تا اینجا می توان گفت که ناسیونالیسم در کردستان در امتداد مدرنیته و همسو با آن است و در واقع بخشی از پروژه ی نا تمام مدرنیته ای است که سالها از ورود آن به کردستان می گذرد و هنوز در حال تکمیل شدن است.

مرحله دوم، جهانی شدن که مرحله ی پیشرفته تر آن است، بدین صورت ترسیم می شود که جهان به صورت اجتماعی یکپارچه بدون مرزهای سیاسی مشخص در آید و هویت های ملی یا قومی نقش خود را از دست دهند و هویت های جدید جایگزین آن شوند. این مرحله به صورت دوگانه و به شیوه ی سکه ای دورویه در برخورد با هویت های ملی قرار دارد، از سویی ظاهرا زمینه های تضعیف این رویکردها را فراهم می سازد، ولی از سوی دیگر و برعکس چنین روندی، تاکنون با مقاومت های گسترده ای روبه رو بوده که به شکل مقاومت های قومی و ملی در تمام نقاط در سالهای اخیر به چشم می خورد و این به دلیل وضعیتی جدید است که امکانات و زمینه های مناسبی را برای گسترش و تقویت این هویت ها فراهم می سازد. وضعیت جدید جهانی امکان تقویت و گسترش این دلبستگی ها را بیشتر کرده است و این بیشتر از طریق چنین زمینه هایی است: گسترش ارتباطات ماهواره ای، ارتباطات جهانی اینترنتی، موج جدید مهاجران و جویندگان کار که باعث تقویت هر چه بیشتر آگاهی ملی آنها و ظهور فرهنگ های جدایی خواه شده است تا همگون ساز و متحد کننده، زیرا در این کشورهای چند ملیتی هر یک خود را در ارتباط با فرهنگ های دیگر تعریف می کند و ملت به صورت اجزای شکسته ای در می آید. (گاهنامه ی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی نویسا «۲» ص: ۱۱۶)

منابع و مأخذ:

- ۱- نشریه ی سیاسی - اقتصادی: شماره ی ۲۰۶ - ۲۰۵.
- ۲- جهانی شدن و نظریه ی پایان تاریخ: د. یوسف قرضاوی.
- ۳- بحران هویت در جهانی شدن: نشریه ی نگاه.
- ۴- نشریه ی سیاسی - اقتصادی: شماره ی ۱۷۸ - ۱۷۷.
- ۵- مجتهد زاده، نشریه ی سیاسی / اقتصادی / سال ۱۳۸۰.
- ۶- قومیت و قوم گرایی در ایران «از افسانه تا واقعیت»: د. حمید احمدی.
- ۷- گاهنامه ی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی نویسا شماره ی دوم / تابستان ۱۳۸۳.
- ۸- مقاله ی اینترنتی سندرم کرد و اگرهای تغییر گفتمان: از آزاد حاجی آقایی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی